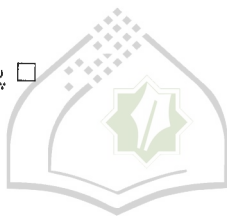


ماندگاری امامت با پیوند قرآن و عترت*

□ حسین بشیر
□ پژوهشگر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

چکیده

مذاهب همچون نمودهای طبیعی از جریان حیات برخوردارند و هر کدام به میزان بیشتری با اصل دین انطباق داشته باشد، شانس ماندگاری بیشتری دارد. مذهب تشیع، به دلیل پیوند بسیار نزدیک با شارع مقدس اسلام از چنین امتیازی برخوردار است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام حلقه‌ی اتصال مطمئنی است که امامان شیعه علیهم السلام مبانی و اصول و فروع دین را علاوه بر برخورداری از علم لدنی، از آن طریق کسب و به اطلاع مردم رسانده‌اند.



نویسنده، با تمهید این مقدمه، بحث خود را در دو بخش پی گرفته است تا اولاً موقعیت امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن به عنوان محور اصلی در مذهب تشیع روشن شود؛ دیگر این که انتقال سالم و کامل علوم و معارف قرآنی توسط ایشان به امامان معصوم علیهم السلام از این طریق امن به ما رسیده است. به کار بردن کلمه‌ی امن از آن جهت است که این سلسله‌ی خاص از ذریه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، به دلیل طی مراحل کمال در معرفت حضرت حق جل و علا، به درجه‌ی عصمت از لغزش و خطا و برخوردارى از علم لدنی رسیده‌اند و این امر موجب اعتماد کامل به صحت و درستی سخنان آنان است.

مصونیت از گناه و خطا از سویی، و حامل علوم و معارف نبوی بودن از سوی دیگر، تفکیک ناپذیری دو ثقل قرآن و عترت را توجیه می‌نماید و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، مبنی بر جدایی ناپذیری این دو از یکدیگر را معنا می‌بخشد.

توجه به نکات یاد شده، که زیر ساخت مکتب تشیع را تشکیل می‌دهند، به آن اصالت مکتبی نیز می‌دهد و این معتبرترین راز ماندگاری چنین مکتبی است؛ هر چند جز این‌ها متغیرهای عمده‌ای همچون جاذبه‌ی کلام ناشی از حقانیت و جامعیت آن و نیز واقع‌نمایی در بیان احکام و تبیین مسائل وجود دارد، که در بخش دوم به آنها پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: اهل بیت پیامبر علیهم السلام، تشیع، اهل سنت، قرآن و عترت، عصمت، علم لدنی.

مقدمه

در جدال و منازعه‌ی انواع برای ماندگاری، شرط اصلی، داشتن صلاحیت کامل و غنای ذاتی از مواد و مصالحی است که در خود انرژی لازم را برای ماندن ذخیره دارد. این مطلب یک اصل موضوعی در مورد هر موجود زنده‌ای است و بدون

تردید مورد پذیرش دانشمندان قرار دارد.

در نگاهی فراطبیعی به برخی از مسائل غیرطبیعی نیز می‌بینیم این حکم بر آنها صدق می‌کند، که از آن زمره‌اند مکاتب فکری و مذاهب عقیدتی، به عبارتی دیگر آنها به مثابه یک موجود زنده به حیات خود ادامه می‌دهند.

در میان مذاهب مختلف یک دین رسمی کامل، آن مذهبی شانس طبیعی بیشتری برای ماندن دارد که از میزان انطباق بیشتری با اصول مسلم و شاخص‌های برجسته و متمایزکننده‌ی آن دین برخوردار باشد.

انطباق یک مذهب را از دو راه می‌توان دریافت:

۱) تطبیق معرفتی آن بر اصل دین؛

۲) صدور مبانی و اصول آن از نزدیک‌ترین و مؤمن‌ترین فرد به شارع دین.

در واقع شارع دین در یک تشبیه ادبی به منزله‌ی شهری است که آن فرد در موقعیت مدخلی از آن قرار دارد.

در این تحقیق که برای روشن نمودن راز ماندگاری مکتب اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام کلید خورده، و مسأله‌ی اصلی تحقیق آن چرایی پیوند اهل بیت علیهم‌السلام با قرآن می‌باشد، و در صدد است تا مکتب امامت شیعی را به مثابه موجودی زنده در مسیر حرکت انسان‌ها به منصفی ظهور برساند، در حقیقت چیز تازه‌ای نمی‌خواهد اثبات شود، جز روشن شدن یک اصل موضوعی در مذاهب اسلامی براساس مبنای عقلی‌ای که از آن سخن رفت.

اگر مطلب فوق را همچون یک مقدمه در نظر بیاوریم و مقدمه‌ی دوم را بیان این مطلب که امامان شیعه علیهم‌السلام^۱ مطالبی را که به عنوان آموزه‌های دین و احکام اسلامی افاده نموده‌اند، در سلسله‌ای به امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام و ایشان به شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیوند می‌خورد، آن‌گاه این نتیجه به دست می‌آید که مکتبی که آنها عهده دار تبیین آن بوده‌اند در یک زنجیره‌ی مطمئن به شارع مقدس اسلام پیوند خورده است و راز گفته‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود: «... و امتی

تفرق علی ثلاث و سبعین فرقة، اثنتان و سبعون فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و هی التي تبعت وصی» (سلیم بن قیس، ۱۴۱۵ هـ، ۶۶۲، ح ۶۵) روشن می‌شود. در این حدیث پیامبر ﷺ فرقه‌ای را، از میان هفتاد و سه فرقه، نجات یافته می‌داند که از وصی او پیروی نماید.

رویکرد به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به مثابه نظام امت و امام

با تأمل در مطلب فوق، که به عنوان پیش‌طلایه‌ی بحث از آن سخن رفت، درمی‌یابیم که اگر دین‌ناظر به تمامی ابعاد نیازمندی‌های بشر در زندگی او باشد و به مثابه کتاب راهنمای استفاده از یک پدیده تلقی گردد که جز پدید آورنده‌ی آن بر اسرار و رموز آن واقف نیست، همان‌گونه که فی‌الواقع چنین است، در این صورت به رهبری الهی در جامعه‌ی انسانی نیاز خواهد بود. از این روی، مسأله‌ی امامت در جامعه، علاوه بر جنبه‌ی سیاسی آن، به خودی خود یک موضوع فرهنگی نیز می‌باشد، زیرا امامان علیهم‌السلام به منزله‌ی ایدئولوگ و رهبر فکری نظام‌های جامعه می‌باشند و لذا به عنوان «ولی» شناخته می‌شوند، که دارای بار اعتقادی و معنوی است، نه پادشاه و سلطان و فرمان‌فرما و مانند آن. هم از این جهت می‌بینیم در قرآن پس از اتمام بنای شریعت، موضوع ولایت به عنوان مکمل آن قرار می‌گیرد و این بدان معنا است که فرهنگ دینی بدون آن ناقص است و ناچار برای پر کردن این خلأ باید چاره‌جویی کند.

پس از توضیح مطالب یاد شده، اکنون بحث خود را در دو بخش عمده پی می‌گیریم:

در بخش یکم، آن‌چه اولویت بحث را به خود می‌گیرد، روشن نمودن مراتب نزدیکی و برتری علمی و کمال ایمانی «باب مدینه‌ی علم نبوی»، امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام و اهمیت این مسأله در میزان اطمینان و اعتماد به مکتب منسوب به آن بزرگوار خواهد بود. پس از روشن شدن این موضوع، در بخش دوم به تبیین مسأله‌ی اصلی این نوشتار خواهیم پرداخت.

بخش یکم - اتصال مذهب تشیع به پیامبر ﷺ و قرآن
این بخش عهده دار بیان سندیت و اعتماد مکتب شیعه از نقطه نظر پیوند با شارع مقدس اسلام و قرآن است:

الف - وجه اتصال دانش امامان شیعه علیهم السلام به پیامبر ﷺ از طریق امام علی علیه السلام

به طور قطع اعتبار و ارزش تدین به هر مذهب بستگی تام و تمامی به میزان ایمان و اعتماد فرد به صحت و کمال امانت آموزه‌های آن دارد، و این دقیقاً همان چیزی است که در ارتباط با مذهب تشیع اثنی عشری وجود دارد، زیرا با توجه به رشد امام علی علیه السلام در دامان پیامبر ﷺ و نیز اول مؤمن به آن حضرت بودن و سایر منزلت‌هایی که نزدیکی خاص و منحصر به فرد ایشان را به مرکزیت دین و منبع وحی اثبات می‌کند، جای تردیدی در این موضوع باقی نمی‌ماند که امام علی علیه السلام نزدیک‌ترین فرد با شارع مقدس اسلام و منبع وحی است و مذهب ویژه‌ی مرتبط با آن حضرت علیه السلام دارای میزان بالایی از اعتبار و در خور اعتماد است. امام علیه السلام خود در این مورد فرموده است:

«لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله ﷺ و خدیجة و أنا ثالثهما أری نور الوحی و الرسالة و أشم ریح النبوة» (امام، ۱۳۹۵ هـ، ۳۰۰)؛ در آن روزگار یک خانه در اسلام نبود، جز خانه‌ای که حضرت پیامبر ﷺ و حضرت خدیجه علیها السلام در آن بود که من هم سوم‌شان بودم، نور وحی را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌نمودم.^۲

ب - قرین قرآن بودن

هم سنگ بودن اهل بیت علیهم السلام با قرآن در بیان پیامبر ﷺ، که در حدیث ثقلین وارد شده است، نمی‌تواند یک انتخاب احساسی باشد، زیرا قرآن به صراحت

درباره ی پیامبر ﷺ می گوید که مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. بنابر این باید دارای مناط قطعی باشد و آن جز احاطه ی معرفتی بر معنا و مراد قرآن نیست، و چنان که روشن است اهل بیت پیامبر ﷺ جز امام علی ﷺ، حضرت فاطمه ﷺ، امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ کسان دیگری نیستند و در این میان نقش امام علی ﷺ نقش قطب و محور اصلی و حلقه ی محکم اتصال به شارع است.^۳ عبدالله بن مسعود در این باره می گوید:

«همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده و هیچ حرفی نیست مگر آن که ظاهری و باطنی دارد و همانا علم ظاهر و باطن قرآن همگی در نزد علی ﷺ می باشد» (امینی، ۱۳۹۷ هـ، ۲/۴۵).

و به راستی که فصل الخطابی درباره ی علم و حکمت وی دلالت کریمه ی وافی هدایه ی «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (ساء، ۵۴) است و تأویل گزاره ی قرآنی «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، ۱۲) استعاره ی صادقی برای نشان دادن تصویر کاملی از اوست که رشد علمی و ایمانی خود را در عهد کودکی به منصفی ظهور رسانید.

احاطه و تسلط امیرالمؤمنین علی ﷺ بر تفسیر قرآن به گونه ای بوده است که در عصر خلفا هرگاه به مشکلی در این رابطه برخورد می نمودند، برای حل آن به ایشان مراجعه می نمودند و آن بزرگوار دارای مکتب تفسیری ای بوده است که شاگردانی همچون ابن عباس و ابن مسعود را پروریده است.

شیخ مفید (الاختصاص، ۲۳۶) و ابن عبدالبر (الاستیعاب) و علامه ی امینی (امینی، ۱۳۶۶، ۲/۴۴) به نقل از الفتوحات الاسلامیه، سید احمد زینی دحلان، ۲/۳۳۷) حدیثی را از آن حضرت ﷺ نقل می کند که جمع بین همه ی نقل ها از این قرار است:

«ابی الطفیل می گوید: شاهد بودم که علی ﷺ خطبه می خواند و می گفت: از من پرسید ایش از آن که مرا از دست بدهید| که به خداایی که دانه را شکافت و سبزه و چمن را رویانید که| از چیزی نخواهید پرسید از من، مگر آن که به شما

پاسخ آن را بازخواهم گفت: و از کتاب خدا از من بازپرسید که به خدا اگر از هر آیه‌ای که در شب و یاروز نازل شده، چه مکی باشد، چه مدنی، در سفر یا حضر، ناسخ یا منسوخ، محکم یا متشابه باشد، در تأویل و تنزیل آن به شما آگاهی خواهم داد! از هیچ آیه‌ای نمی‌پرسید مگر این که من دانانترم به این که در شب یا روز، در دشت و یا کوه نازل شده است». در برخی نسخه‌ها اضافه شده است که: «و اگر بخواهم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحة الكتاب بار می‌کنم» (خوارزمی، ۱۴۱۱ هـ، ۹۰-۹۱؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ هـ، ۱۱۰۷/۳).

نظر به همین خصوصیت پیامبر ﷺ ایشان را به لقب «فاروق» مفتخر ساخته و فرموده است:

«پس از من آشفتگی در میان شما پدید آید و شما چون دیدید که چنین است علی بن ابی طالب عليه السلام را دریابید که او فاروق (وسیله‌ی تمیز / تمیز دهنده) بین حق و باطل است» (خوارزمی، ۱۴۱۱ هـ، ۱۰۵).

جالب توجه آن است که بدانیم پیامبر ﷺ، در همین ارتباط، مطلبی را در ارجاع به قرآن نیز فرموده است.

مرحوم کلینی رحمه الله، به اسناد خود، روایتی را از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند، که پیامبر ﷺ فرمود: «... آن گاه که فتنه‌ها، همچون پاره‌های ظلمت شب‌های تاریک بر شما هجوم آورند، بر شما باد به قرآن!» (کلینی، ۱۳۶۵، ۵۹۶/۲). التفات به هر دو حدیث نبوی مؤید همان مطلب و منظوری است که پیامبر ﷺ در حدیث تقلین راجع به انفکاک ناپذیری این دو ثقل مهم از یکدیگر دارند.

بر این اساس، جماعت شیعه رشته‌ی اتصال مکتبی خود به منبع شریعت اسلام را از این طریق اتخاذ نموده است.

بخش دوم - رازهای ماندگاری مکتب اهل بیت عليهم السلام

اگر چه شیعه، همچون بسیاری دیگر از فرقه‌های اسلامی به انتخاب افضل

اصحاب، به عنوان جانشین پیامبر ﷺ معتقد است، چه آن که افضل بودن امام از افراد امت و مقدم بودن او در نظر شیعه تضمین دهنده‌ی سلامت مکتبی است که وی عهده دار تبیین آن می‌باشد و همو رازی از رازهای ماندگاری مکتب نیز هست؛ اما نباید به همین امر بسنده نمود و افضلیت علمی او را دلیل کافی و علت اصلی بقای مکتب دانست، زیرا ممکن است با همه‌ی علم سرشار خود بلغزد و بلغزاند. براساس همین اصل عقلی، شیعه به خصوصیت عصمت در امام اعتقاد دارد.

شرط عصمت در امام سبب اطمینان کامل نسبت به صحت تعالیم اوست

نخستین چیزی که در ارتباط با دلیل وجودی امام در جامعه به عنوان سؤال مطرح می‌شود، پرسش از چرایی آن است. پاسخ آن نیز روشن است؛ هدایت و نشان دادن راه از بی‌راه در زندگی. بنابراین یک شرط، به ضرورت عقلی، به آن افزوده می‌شود و آن حصول اطمینان و اعتماد به گفته و اشارات اوست، و این دو زمانی به دست می‌آیند که دارای خصوصیت شاخه شده‌ای باشد که به وسیله‌ی آن هیچ گونه ذهنیت منفی نسبت به او در مردم ایجاد نشود. این خصوصیت، در نظر شیعه، مقام روحانی عصمت است، که از مصدر معرفت کامل او سرچشمه می‌گیرد. قرآن از این خصوصیت در قضیه‌ی حضرت یوسف علیه السلام به عنوان «برهان رب» تعبیر کرده است که وجود آن در یوسف علیه السلام سبب دوری او از ورطه‌ی گناه گردید (یوسف، ۲۴).

به همین دلیل عقلی، می‌گوییم این علت، یعنی دلیل وجودی امام یک ضرورت وجودی است که اگر امامی که فعلاً مطرح است آن را نداشته باشد باید به ورای او تا آن فردی مراجعه کرد که دارای چنان خصوصیتی است و گرنه غایت و غرض در هم شکسته می‌شود.

سید مرتضی علیه السلام با همین رویکرد می‌گوید: امام مطرح یا معصوم است یا معصوم نیست. اگر نیست یا این جستجو همچنان تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد که خود امر محالی است (تسلسل)، و یا به نقطه‌ای ختم می‌شود و امام معصوم علیه السلام را می‌یابیم که مطلوب ماست. وی از دلالت مفهوم مخالف این برهان نتیجه می‌گیرد که فرماندهان و حاکمان زیر نظر او لزومی ندارد معصوم باشند (عدالت کافی است) زیرا علت نیاز به پیشوا در آن امام به وسیله‌ی عصمت او برآورده می‌شود، چون زنجیره‌ی ارتباط امت از آنان به امام منتهی می‌شود که در رأس همه است (سید مرتضی، ۱۴۱۹ هـ، ۱۹۴).

وجه تفکیک ناپذیری دو ثقل عترت و قرآن از یکدیگر

در روایات معتبر و متواتر، که عامه و خاصه نقل کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله، که شارع و آورنده و معلم قرآن است، امت را بعد از خود به کتاب خدا و عترت و اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است و آنان را در مقام معلم و مفسر قرآن در جای خود نشانده است.

«عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ من در میان شما دو ثقل را از خود به یادگار می‌گذارم، تا به آن دو وابسته بودید هرگز گمراه نخواهید شد، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آن‌گاه که در حوض کوثر بر من ورود یابند.

این حدیث را شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه، به عنوان حدیث متواتر بین عامه و خاصه آورده است^۴ (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ، ۲۷/۳۳).

اگر چه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بدون نیاز به هیچ مؤیدی مورد قبول و اطاعت است، اما برای حصول اطمینان بعد از ایمان و نشان دادن حلاوت فهم راز آن در ذائقه‌ی مؤمنان، شایسته است تأملی در مبنای سخن پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله داشته باشیم.

چنان که می‌دانیم، و قرآن هم به آن تصریح نموده است، آن چه پیامبر ﷺ می‌گوید از سوی خدا و نه از روی میل و خواهش خود است (نجم، ۳)، بنا بر این ارشاد امت به این دو ثقل نیز با اشاره به متن روشن پیام خداوند است، چنان که ما می‌توانیم آن را در قرآن نیز مشاهده کنیم.

خداوند در توصیف قرآن می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه، ۷۷-۷۹).

سپس در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ می‌گوید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب،

۳۳).

برداشت طبیعی‌ای که از کنار هم قرار دادن این دو آیه می‌شود حصر تفسیری قرآن در اهل بیت است. توجیه مطلب بدین گونه است:

آیه‌ی اولی در مقام بیان یک حکم کلی، و دومی به مثابه قرینه‌ی لفظی صارفه برای معنای آیه‌ی اولی است.

آیه‌ی اولی ناظر و مبین این مطلب است که جز طهارت یافتگان نمی‌توانند به قرآنی که در کتاب مکنون است دست بزنند؛ یعنی دسترسی به کنه و لب آن جز برای اینان مقدور نیست. چنین مطلبی قبلاً هم در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است که از نظر تفسیری متناظر یکدیگرند.

در آن جا خداوند می‌گوید:

«... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (اعراف، ۷)؛ یعنی قادر به

درک تأویل قرآن نیست جز راسخان در علم.

آیه‌ی دومی در مقام ارشاد اذهان نسبت به آن طهارت یافتگان می‌گوید آنان عترت و اهل بیت پیامبرند که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور گردانیده است.^۵

دست‌آورد تأمل در این دو آیه این است که کنه و لب قرآن را جز اهل بیت

پیامبر ﷺ کسی در نمی‌یابد، و این ارجاع صریح قرآن در تفسیر خود به اهل بیت و عترت پیامبر است (ر. ک. به: طباطبایی، ۱۳۹۷ هـ، ۱۰/۱ و خوارزمی، ۱۴۱۱ هـ، ۶۳-۶۰) و اگر کسی به دیده‌ی تأمل و انصاف بنگرد درمی‌یابد که جدایی ناپذیری اهل بیت پیامبر ﷺ از قرآن نه چیزی است که تنها از سوی پیامبر ﷺ توصیه شده باشد، که یک اخبار از حقیقتی است که در طبع اسلام راستین است. یعنی این دو از هم بدین دلیل جدا نمی‌شوند که «اهل البیت ادری بما فی البیت»^۶ و همان نیز راز ماندگاری چنین مکتبی در امتداد عمر تاریخ است.

قرآن صامت و قرآن ناطق

چنان که در مورد امام علی علیه السلام بیان شد، موقعیت و شأن مهم ایشان در ارتباط با احاطه‌ی بر علم قرآن بود، که مستقیماً از مصدر وحی دریافت نموده است. چنین حکمی در مورد ائمه‌ی معصومینی که عهده‌دار جانشینی این مکتب می‌باشند نیز، به تصریح امام علی علیه السلام، صادق است. امام در رابطه با شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌فرماید:

گوهرهای گرانسنگ قرآن در آنهاست، آنان گنج‌های الهی هستند، وقتی سخن بگویند صادق‌اند و زمانی که خاموش‌اند کسی بر آنان پیشی نتواند گرفت^۷ (امام علی، ۱۳۹۵ هـ، خ ۱۵۴، ۲۱۵).

دلیل آن این است که قرآن به لحاظ معناداری متنی است دارای ابعاد مختلف و علاوه بر آن ترکیبی است از محکم و متشابه، که وقوف بر آنها جز از عهده‌ی راسخان در علم، یعنی آنان که صلاحیت‌شان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، به عنوان قرین قرآن، تأیید شده است بر نمی‌آید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

این قرآن عبارت از خط نوشته‌ای بین دو جلد است که خود به خود به زبان نمی‌آید و ناگزیر باید مترجمانی داشته باشد و این مردانند که از سوی او سخن می‌گویند^۸ (امام علی، ۱۳۹۵ هـ، خ ۱۲۵، ۱۸۲) و روشن است که آن مردانی که

سخن‌گوی قرآن‌اند، کسانی جز اهل بیت علیهم‌السلام نیستند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

این کتاب خاموش خداست و من کتاب سخن‌گوی اویم^۹ (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ، ۲۷/۳۴).

اتصال علم امامان علیهم‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مرکز علم لدنی

مسأله‌ی وصایت و قائم مقامی شخصی، از سوی یک مقام اجتماعی یا سیاسی و یا اقتصادی به احراز شرایطی نیازمند است که بتواند عهده دار انجام مسؤولیت بعد از او باشد و این امر به دلیل عقل عرفی ثابت است. بر این اساس، روشن است که واگذاری امر دین و دنیای امت به شخصی که در مقام دوم شخص اسلام باشد و بتواند پاسخ‌گوی نیازهای معنوی و معلم کتاب خدا و مربی انسان‌ها، همچون شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد، به طریق اولی ثابت است و گذشته از بیانات صریحی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، راجع به این مسأله درباره‌ی امام علی علیه‌السلام صادر شده است، ضرورت عقلی دارد.

لازم به توضیح است که وصایت و قائم مقامی آن دینی که آخر العهد الهی و تا همیشه ماندگار خواهد بود، با وصایت ملک و حکومت یا رهبری سیاسی یک جامعه تفاوت اساسی دارد و به اذن خدا بستگی دارد. بنا بر این پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم باید کسی را به این عنوان برگزیند و معرفی نماید که شرایط زعامت وی از سوی خداوند احراز شده باشد و یا به عبارتی خداوند او را از ناحیه‌ی خود به این امکانات مجهز ساخته باشد، که از اهم آنها تجهیز به علم لدنی و دانش قرآنی است.

در ارتباط با اتصال علم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مبدأ غیب لدنی، خوارزمی، حدیثی را از علی بن محمد بن المنکدر از حضرت ام سلمه نقل کرده است که دلالت روشنی بر این مطلب دارد. در این حدیث ام سلمه دوبار

می خواهد بر پیامبر ﷺ که با علی علیه السلام نجوا می نمود وارد شود، ولی پیامبر ﷺ اجازه‌ی ورود نمی دهد و بار سوم که اجازه‌ی ایشان را کسب می کند، می بیند پیامبر ﷺ و علی علیه السلام سر در گوش یکدیگر نجوا می کنند و علی علیه السلام می پرسد آن کار را بکنم؟ پیامبر ﷺ می گوید: آری انجام بده. سپس پیامبر ﷺ از ام سلمه می خواهد که عذر ایشان را درک نماید و می گوید اینک جبرئیل از جانب خدا آمد و سفارشی را به من رساند که بعد از خود علی علیه السلام را تعیین کنم و مسائل آینده را، که تا روز قیامت واقع خواهد شد، به او بگویم؛ چرا که من پیامبر این امت و علی علیه السلام وصی من در میان عترت و اهل بیت علیهم السلام و امتم بعد از من می باشد (خوارزمی، ۱۴۱۱ هـ، ۱۴۷).

همین تقریب و استدلال برای وصی بعد از امام اول نیز جاری است و در یک تسلسل ولایی و الهی باید آنها نیز تعیین گردند، وگرنه امر قدسی دین مختل می گردد و به عهده‌ی ناهلان می افتد. به همین دلیل در روایات مأثوره از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و آنها به نقل از پیامبر ﷺ، اوصیای ایشان به صورت تعیین یافته مشخص شده‌اند و هر یک به هنگام ارتحال خود وصی مأذون الهی را بعد از خود معرفی نموده‌اند. بدیهی است که هر وصی ای دارای همان شرایط زعامتی بوده است که اسلاف وی دارا بوده‌اند.

مجلسی به نقل از کفایة الاثر حدیثی را از حذیفة بن الیمان آورده است که روزی پیامبر ﷺ با ما نماز کرد و پس از آن خطاب به ما درباره‌ی دو ثقل قرآن و عترت سفارش فرمود. آن گاه من پرسیدم بعد از خود، ما را به که می سپاری؟ فرمود: وصی و جانشین من علی بن ابی طالب علیه السلام است. دوباره از شمار امامان بعد از ایشان پرسیدم، فرمود: به عدد نقیبان بنی اسرائیل دوازده نفر که نه نفر از فرزندان حسین‌اند. خداوند علم و فهم مرا در آنها قرار داده است و آنها گنجینه‌های علم و کان‌های وحی او هستند. از ایشان درباره‌ی فرزندان حسن پرسیدم، فرمود: خداوند امامت را در ذریه‌ی حسین قرار داده است و سپس نام

انواری را که در لوح عرش دریافت کرده بود، برایم بازگفت: حسن، حسین، فاطمه، علی در سه موضع، دو محمد، جعفر، موسی، حسن و حجت. این نام‌های نورانی مثل ستاره‌ی درخشان می‌درخشیدند، من پرسیدم: خدایا اینان کیستند؟ پاسخ شنیدم: ای محمد آنها اوصیا و امامان بعد از تواند (با تلخیص از مجلسی، ۱۴۰۴ هـ، ۳۳۱/۳۶ و نیز ر.ک. به: کلینی، ۱۳۶۵، ۱/۲۲۴-۴۲۸).

بنابر این مسأله این نیست که امامانی که شیعه بدان‌ها اعتقاد دارند صرفاً اعلم عالمان دین‌اند و علم خود را از اسلاف تا رسول الله ﷺ به صورت اکتسابی همچون دیگران به دست آورده‌اند، اگر چه این نیز بوده است، لیکن آن چه بدان‌ها مزیت وصایت پیامبر ﷺ و عهده‌داری تفسیر و تبیین قرآن و بیان مسائل و حل معضلات دین و دنیای مردم را می‌دهد، اتصال به وحی و ارتباط معنوی با مرکز انوار الهی است که از آنها به علم لدنی تعبیر می‌شود و به همین جهت سخنان آنان از جاذبه و شیرینی‌ای برخوردار است که چیزی کم‌تر از وحی و فوق کلام بشر تلقی می‌شود.

جاذبه و محاسن کلام ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام

چنان که در مورد انبیای الهی ﷺ اعتقاد بر این است که خداوند پس از این که مأموریت دستگیری بندگانش را به آنان می‌دهد، آنان را به دانش و حکمت الوهی خود نیز مجهز می‌فرماید. قرآن در رابطه با داوود نبی ﷺ می‌گوید: «وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فُضِّلَ الْخِطَابِ» (ص، ۲۰).

عطف بر همین مطلب، همچنان که در رابطه با امام علی ﷺ دانستیم، سخن این بزرگواران برخاسته از متن سخن پیامبر اکرم ﷺ و دارای همان عطر و خاصیت است. دقت در نوع سخن امامان معصوم ﷺ ما را بر این نکته واقف می‌سازد که نقل امانی کلام پیامبر ﷺ، و یا تفسیر و برداشت صادق و کاملی از آن است. از این روی، کلام آنان نیز مانند کلام جد بزرگوارشان از حلاوت و جاذبه‌ی خاصی

برخوردار است که شنونده را به خود جذب می‌نماید، و این همان نکته‌ای است که امام رضا علیه السلام به آن اشاره نموده است.

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خدای رحمت کند آن بنده‌ای را که به احیای امر ما پردازد. گفتم: احیای امر شما چگونه است؟ فرمود: فراگرفتن دانش‌های ما و انتقال آنها به مردم؛ چه آن که مردم وقتی جاذبه‌ی زیبایی سخن ما را دریابند، از ما پیروی خواهند نمود (صدوق، ۱۳۷۸ هـ، ۱/۳۰۷).

با این توصیف، می‌بینیم برای توجیه علم پیامبران علیهم السلام و آشنایی‌شان با حکمت الهی به قاعده‌ی لطف تمسک می‌شود، نظر به وجود همان ملائک و مناط قطعی در مورد امامان و اولیای معصوم الهی علیهم السلام نیز با رویکرد به همان قاعده در ارتباط با دلیل عقلی جاذبه‌ی خاصی که در سخن این بزرگواران وجود دارد می‌گوییم علتش این است که آنان با دست‌یابی به معدن حکمت نبوی، از طریق برادر و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، وقوف کاملی بر رمز و رازهای شریعت دارند؛ چه آن که «اهل البیت ادری بما فی البیت». از این رو، بیانات‌شان توأم با حقیقت و مبین حقایق و اصالت است، و این همان چیزی است که انسان‌ها همواره تشنه‌ی آن می‌باشند.

یکی از اصحاب امام کاظم علیه السلام، ظاهراً، می‌گوید با امام علیه السلام در مکه بودم که دیدم شخصی آمد و به ایشان گفت: تو چیزهایی را از کتاب خدا به تفسیر می‌نشینی که (خودت مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله) نشنیده‌ای! امام علیه السلام گفت: قرآن قبل از هر کس دیگر بر ما نازل شده و پیش از آن که برای دیگران بازنمایی شود، برای ما باز نموده شده است. از این رو، ما حلال و حرامش را، ناسخ و منسوخش را، پراکنده و دامنه‌اش را می‌دانیم و هم این که در شب و روز، و یا در باره‌ی که نازل شده است، بنابراین ما حکیمان (درس آموخته‌ی خدا) بیم در روی زمین^{۱۰} (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ، ۲۷/۱۹۷).

امام صادق علیه السلام به یونس بن عبدالرحمان می‌گوید:

ای یونس! اگر به دانش درستی می‌خواهی دسترسی پیدا کنی، نزد ما اهل بیت است؛ چه آن که ما وارث و صاحب آبراه حکمت و رأی قاطع هستیم. (یونس گفت) پرسیدم: آیا هر کس از دودمان شما اهل بیت علیهم السلام، که از ذریه‌ی فاطمه علیها السلام باشد، چنین است؟ گفت: نه، این میراث ویژه‌ی امامان دوازده گانه (از ذریه‌ی فاطمه علیها السلام) است ^{۱۱} (حر عاملی، ۱۴۰۹ هـ، ۲۷/۷۱).

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار مکتب اعتدال

پیش از این بیان شد که پیامبر صلی الله علیه و آله، در آخرین وصایای خویش به امت، آنان را به التزام نسبت به دو ثقل عظیم توصیه نمود و چنان که در روایات فریقین می‌نگریم، این حدیث را به دو گونه نقل نموده‌اند: کتاب خدا و سنت من؛ کتاب خدا و عترتم. ما اگر بخواهیم به همان متن اولی بسنده کنیم و عترت را کنار بگذاریم، می‌بینیم در نهایت راه، به عترت می‌رسیم؛ زیرا تنها مرجعی خواهد بود که ما را از سرگردانی نجات می‌دهد.

توجه مدعا بدین صورت است که در برداشت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، به گواهی تاریخ اسلام، دو شیوه‌ی متناقض وجود داشته است: رأی و ظاهرگرایی محض، یعنی نص‌گرایی. (مکتب ابوحنیفه مبتنی بر رأی، و مکتب داوود و احمد بن حنبل و مالک و برخی دیگر مبتنی بر نص و ظاهر حدیث است).

«مکتب رأی در به کار گرفتن رأی و نظر راه افراط پیشه کرد و حتی در مسائلی از شریعت، که رأی انسانی را در آن نفوذی نیست، این کار را جایز دانست. در برابر آن مکتب حدیث راه تفریط پیمود و کاملاً بر ظاهر حدیث جمود ورزید. این رویکرد از عملکرد و تصانیف و فتاوی‌ی داوود ظاهری (مؤسس فرقه‌ی ظاهریه) کاملاً مشهود است ^{۱۲} (جهانگیری، ۱۳۸۸، ۴۵).

شک نیست که هیچ کدام از این دو مکتب، در شیوه‌ی خاص خود، قصد

انهدام سنت را نداشته‌اند، لیکن روشن است که هر کدام از این دو با افراط و تفریط‌هایی مواجه شدند که نتیجه‌ی آن: یا دورماندن از حقیقت و افتادن در چالهی درون‌گرایی؛ و یا قرار گرفتن در ورطه‌ی حیرت‌دلالت اخبار مجرد است. در مقابل این دو‌گرایی، که با تمسک به کتاب خدا و سنت خالص بنای تفقه خود را نهاده‌اند، اهل بیت پیامبر ﷺ را می‌بینیم که با تمایز میان موضوعات و تأمل در متن احادیث وارده از رسول اکرم ﷺ راه میانه‌ای را پیش رو نهاده‌اند که توسل به حجت در استنباط و کشف معنا و مراد حدیث است.

برای آن که به ظرافت و دقت کار و صحت این روش پی ببریم به یک رخداد علمی می‌نگریم:

در برخوردی علمی، که میان امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه، به نقل از حافظ ابونعیم در کتاب *حلیة الاولیاء*، واقع شد، امام علیه السلام از او پرسید: آیا قتل نفس سنگین‌تر است یا زنا؟ گفت: زنا. امام گفت: پس چرا در اثبات قتل نفس دو شاهد باید باشد، ولی در اثبات زنا چهار تا؟ دوباره از او پرسید: اهمیت نماز بیشتر است یا روزه؟ گفت: نماز. امام گفت: پس چرا حائض روزه را قضا می‌کند، ولی نماز را قضا نمی‌کند؟ و ابوحنیفه از پاسخ عاجز ماند. سپس امام علیه السلام به او گفت: ای ابوحنیفه وای بر تو از این قیاس کردن! از خدا بترس و دین را با رأی خودت قیاس مکن (حافظ ابونعیم، ۱۴۰۷ هـ، ۳/۱۹۷).

حاشیه بحث: تأملی در مصادر روایات وارده در منقبت اهل بیت علیهم السلام
 گذشته از آن که آیا سنی دوازده امامی در واقعیت تاریخ اسلام بوده است یا نه، وقتی به عملکرد بعضی از عالمان دینی از صدر اسلام تا نزدیک به قرن یازدهم می‌نگریم، می‌بینیم تمام آن چه را بعد از این تاریخ، عالمان مذهب شیعه‌ی اثنی عشری در ارتباط با اهل بیت و امامان شیعه علیهم السلام نقل کرده‌اند، عالمان سنی در محدوده‌ی کاری خود داشته‌اند. چند نمونه از این دست عالمان:

ابن حجر عسقلانی کتابی در فضیلت حضرت زهرا علیها السلام دارد. نیز بنگرید کتاب الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، او را.

خوارزمی، که جان هم بر سر این کار نهاد، کتاب المناقب وی درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام معروف است.

حاکم نیسابوری، کتاب المستدرک وی زبان زد خاص و عام است. علامه‌ی علاء الدین الهندی، کتاب کنز الفوائد را در فضایل اهل بیت علیهم السلام نوشته است.

کتاب حلیة الاولیاء، از حافظ ابونعیم اصفهانی، فصلی مشبع در این رابطه دارد.

ابن عبدالبر، ابن الاثیر جزری، حاکم حسکانی، مورخانی همچون طبری و یعقوبی، و سنت نگارانی همچون ابن هشام و دیگران، همه از اهل تسنن (در هر چهار مذهب آن) یا کتاب مستقلی درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام دارند و یا در فصلی از کتاب خود به این موضوعات اشاره‌ی مفصل داشته‌اند، مثل امام شافعی و احمد بن حنبل و مالک و ابوحنیفه.

در این جا نمی‌خواهیم متعرض تفصیل این موضوع بشویم، زیرا غرض این نیست، هدف توجه به این مسأله است که «چرا از قرن یازدهم به بعد عالمان سنی افتخار بزرگ منقبت نگاری شریف اهل بیت علیهم السلام را کنار نهاده‌اند؟».

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ اسلام شاهد انشعابات بسیاری در مذاهب مطرح بوده‌ایم که برخی وجود دارند و برخی دیگر به فراموش خانه‌ی تاریخ سپرده شده، یا آن قدر کم رنگ و بی‌رمق شده‌اند، که اکنون قدرت عرض اندام ندارند. مذهبی که گاهی تمامی قلمرو اسلام و گاهی نیمی یا سهم عمده‌ای از آن را در حیطه‌ی سلطه‌ی خود داشته‌اند و اکنون در کتاب‌های فرق و مذاهب اسلامی باید بر وجود آنها

آگاهی یافت. در این میان مذهب شیعه‌ی اثنی عشری نه تنها همچنان به حیات خود ادامه داده است که روز به روز بر شوکت و جلال و برنایی آن افزوده می‌شود و روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی ایران در این قرن از رونق روز افزون آن حکایت دارد.

به راستی علت ماندگاری و رشد و حتی غلبه‌ی آن بر بسیاری از همگنان خود، آیا جز این است که پیوند عمیق و حقیقی با شارع مقدس اسلام از طریق باب مدینه‌ی علم نبوی دارد؟^{۱۳}

اعتمادی که از این راه برای مکتب منتسب به او حاصل می‌شود بزرگ‌ترین دلیل بر اصالتی است که آن را از دیگر مکاتب و مذاهب ممتاز می‌سازد. به اضافه‌ی این که همه‌ی امامان جانشین آن بزرگوار از عصمت و طهارت باطنی برخوردار، و مجهز به علم لدنی بوده‌اند. از این رو، جای تردیدی در صحت گفتارشان را برای احدی باقی نمی‌گذارند و این امر را سیره‌نویسان به اتفاق شهادت می‌دهند که جز فضیلت، هیچ نمونه‌ی سوئی در رفتار و کردارشان مشاهده نشده است.

بنابر این جدایی ناپذیری اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام از قرآن، نه چیزی است که تنها از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توصیه شده باشد، که یک اخبار از حقیقتی است که در طبع اسلام راستین است، یعنی این دو از هم بدین دلیل جدا نمی‌شوند که «اهل‌البیت ادری بما فی البیت» و همان نیز راز ماندگاری چنین مکتبی در امتداد عمر تاریخ است.

پی‌نوشت‌ها

(۱) توضیح: مراد از سلسله‌ی امامان شیعه علیهم‌السلام کسانی هستند که اوج قرب شان به حضرت حق جل و علا در قالب عصمت اثبات شده و مقبولیت یافته است. این توضیح از آن جهت ضرورت دارد که مذاهب کوچک‌تری در داخل منظومه‌ی تشیع قرار دارند که رهبران آنها از

این خصوصیت بهره‌مند نمی‌باشند، و لذا نمی‌توان حکم قضیه‌ی فوق را در مورد مذهب منسوب به آنها نیز ساری و جاری دانست.

(۲) در این ارتباط و نیز در ارتباط با اعلمیت، افضلیت، اولویت قضاء، و اصلحیت برای حکومت و عهده‌داری رهبری امت رجوع کنید به: ابن الاثیر، ۴/۱۰۰؛ خوارزمی، ۱۴۱۱ هـ، ۸۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ هـ، ۷/۲۱۹؛ الکاندهلوی، ۱۴۲۱ هـ، ۴/۱۱؛ امینی، ۱۳۹۷ هـ، ۲/۴۵ به نقل از: الفتوحات الاسلامیه، السید احمد دحلان، ۲/۲۳۷ و مثل هذا نقله الطوسی فی الامالی، ص ۸؛ ابن الاثیر، بی‌تا، ۴/۱۰۰؛ خوارزمی، همان، ۹۱-۹۰؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ هـ، ۳/۱۱۰۷؛ ابن عبدالبر، همان، ۱۱۰۳؛ خوارزمی، همان، ۹۷؛ ابن اثیر، بی‌تا، ۴/۱۰۰؛ ابن عبدالبر، همان، ۱۱۰۴؛ ابن حجر، ۱۴۱۲ هـ، ۴/۵۶۶.

(۳) ابان بن عیاش می‌گوید: از حسن بصری درباره‌ی علی علیه السلام پرسیدم. گفت: درباره‌ی او چه بگویم که دارای سابقه در اسلام، افضلیت، وفور دانش و حکمت و فقه و اندیشه بود. خوش برخورد، بلاکش، روشن راه، زاهد، دارای ینش در قضا و نسبت نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. علی واقعاً در کارهایش بلند مرتبه بود. سپس بر علی علیه السلام درود و صلوات فرستاد. گفتم: آیا سواً پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام هم می‌گویی «صلی الله علیه»؟ گفت: بر مسلمان درود می‌فرستیم، ولی بر پیامبر و آل او صلوات باید فرستاده شود و علی علیه السلام بهترین فرد از آل رسول صلی الله علیه و آله است. گفتم: آیا او از حمزه و جعفر بهتر است؟ گفت: آری. گفتم: از فاطمه علیها السلام و فرزندانش هم؟ گفت: آری او بهترین فرد همه‌ی آل محمد علیهم السلام است. کیست که در این مورد شک کند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی سبطین خود فرمود: «و پدرشان از هر دو بهتر است»؛ کسی نتوانسته عنوان شرک و شرب خمر را نسبت به او بر زبان جاری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: بهترین امتم را به تو ترویج نموده‌ام. اگر بهتر از علی علیه السلام کسی می‌بود او را استثنا می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در میان اصحابش او را برادر خویش انتخاب کرد و چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم است، برادرش هم بهترین است. گفتم: ابا سعید پس این حرف‌ها چیست که می‌گویند درباره‌ی علی زده‌ای؟ گفت: ای برادر زاده خون خود را از شر این جباران حفظ کرده‌ام... (مجلسی، ۱۴۰۴ هـ، ۳۴/۲۹۵ به نقل از ابن ابی الحدید).

۴) حاکم نسابوری در کتاب خود **المستدرک علی الصحیحین** این حدیث را از طریق ابوبکر محمد بن الحسین از زید بن ارقم نقل کرده و آن را صحیح دانسته است که متن آن این است: قال رسول الله ﷺ انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض (حاکم نسابوری، بی تا، ۱۴۸/۳).

همچنین علامه‌ی علاء الدین الهندی در **کنز العمال**، بدون ذکر سند، این مضمون را در طی چند حدیث نقل کرده است: پیامبر ﷺ فرمود: ایها الناس انی تارك فيکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی امرین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله جبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. و در حدیث دیگر آمده است: ایها الناس لنی تارك فيکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما کتاب الله و اهل بیتی عترتی تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم من کنت مولاہ فعلی مولاہ (الهندی، ۱۴۰۹ هـ، ۱/۶۳۴ به شماره حدیث ۹۵۰ و ۹۵۱ استدراک از صفحه ۱۸۷). در این صفحه نیز چند حدیث به همین مضمون آمده است، که در حدیث ۹۵۳، پیامبر ﷺ می‌گوید: گویا من به لقای خداوند دعوت شده‌ام و پاسخ داده‌ام. من در میان شما دو شیء گرانبها را می‌گذارم که یکی از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا و اهل بیتم. پس بنگرید چگونه بعد از من با این دو برخورد می‌کنید، زیرا این دو از هم جدا نمی‌شوند تا آن گاه که در قیامت در لب حوض کوثر بر من وارد شوند. همانا خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنی، هر که من مولای اویم، پس بدانید که علی مولای اوست. خدایا ولایتمداران او را دوست بدار و با دشمنش دشمن باش!

۵) خوارزمی فصل پنجم کتاب خود **المناقب** را به بیان این مطلب اختصاص داده است.

۶) یعنی هیچ کس بهتر از اعضای خانه از درون خانه اطلاع ندارد.

۷) «فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبوا».

۸) «هذا القرآن انما هو خط مسطور بین الدفتین لا ینطق بلسان و لا بدله من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال».

۹) «عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال هذا کتاب الله الصامت و أنا کتاب الله الناطق».

(۱۰) «و عن محمد بن الحسين عن ابيه عن بكر بن صالح عن عبدالله بن ابراهيم الجعفرى عن يعقوب بن جعفر قال كنت مع ابي الحسن عليه السلام بمكة فقال له قائل انك لتفسر من كتاب الله ما لم تسمع فقال علينا نزل قبل الناس و لنا فسر قبل ان يفسر فى الناس فنحن نعلم حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه (و متفرقه و حظيرته) و فى اى ليلة نزلت فى الناس من آية و فيمن نزلت فنحن حكماء الله فى ارضه.

(۱۱) يا يونس ان اردت العلم الصحيح فعندنا اهل البيت فانا ورثنا و اوتينا شرع الحكمة و فصل الخطاب فقلت يا رسول الله كل من كان من اهل البيت و رث ما و رثت من كان من ولد على و فاطمه عليهما السلام فقال ما ورثه الا الائمة الاثنا عشر.

(۱۲) ابوسليمان، داوود بن على بن خلف الاصبهاني الملقب بالظاهرى ... و كان صاحب مذهب مستقل و تبعه جمع كثير يعرفون بالظاهرية ... و انما عرف بالظاهرى لكون المدار فى مذهبه الفاسد على اتباع ظواهر المشابهات القرآنية و الحديثية التى تنافى ضروريات الدين بظواهرها ... (الخوانسارى، ۱۳۹۱ هـ، ۳/۳۰۲).

(۱۳) اتصال شيعه به شارع از طريق اصلى آن يعنى باب مدينه علم (پيامبر) است كه حضرت على عليه السلام باشد.

مركز تحقيقات كميوتور علوم اسلامي

منابع و مأخذ

- (۱) قرآن كريم.
- (۲) امام على بن ابى طالب عليه السلام (۱۳۹۵ هـ)، نهج البلاغه، (افست از روى نسخه‌ى دكتر صبحى صالح)، قم، انتشارات دارالهجرة
- (۳) ابن ابى الحديد معتزلى (۱۴۰۴ هـ)، شرح نهج البلاغه، ۲۰ جلد در ۱۰ مجلد، قم، انتشارات كتابخانه‌ى آيت الله مرعشى.
- (۴) ابن الاثير الجزرى، عز الدين ابوالحسن على بن محمد (بى تا)، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ج ۴، بيروت، دار احياء التراث العربى.

- ٥) ابن حجر، احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن احمد العسقلاني (١٤١٢ هـ)، الاصابة في تمييز الصحابة، ج ٤، بيروت، دار الجيل.
- ٦) ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله بن محمد (١٤١٢ هـ)، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج ٣، بيروت، دار الجيل.
- ٧) اسكافي، ابوجعفر محمد بن عبدالله المعتزلي (١٤٠٢ هـ)، المعيار و الموازنة في فضائل الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، بيروت، مؤسسه چاپ و نشر محمودي، چاپ اول.
- ٨) الكاندهلوي، الشيخ محمد يوسف (١٤١٢ هـ)، حياة الصحابة، بيروت، دارالكتاب العربي.
- ٩) الهندي، علاء الدين المتقي بن حسام الدين (١٤٠٩ هـ)، كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، بيروت، مؤسسة الوفاء.
- ١٠) اميني، عبدالحسين احمد (١٣٩٧ هـ)، الغدير في الكتاب و السنة و الادب، ج ٢، تهران، دار الكتب الاسلامية.
- ١١) جهانگيري، محسن (١٣٨٨)، رابطهي اجتهاد و اخباري گري، مشهد، انتشارات صبرا، چاپ اول.
- ١٢) حافظ ابونعيم، احمد بن عبدالله اصفهاني (١٤٠٧ هـ)، حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، بيروت، دارالكتب العلمية، ط ٥.
- ١٣) حاكم نيسابوري، ابي عبدالله، الامام الحافظ (بي تا)، المستدرک على الصحيحين، بيروت، دارالمعرفة.
- ١٤) حر عاملي، محمد بن حسن بن على بن محمد بن حسين (١٤٠٩ هـ)، وسائل الشيعه لتحصيل الشريعة، ٢٩ جلد، قم، مؤسسه آل البيت.
- ١٥) خوارزمي، موفق بن احمد البكري المكي الحنفي (١٤١١ هـ)، المناقب، قم، مؤسسة للنشر الاسلامي، چاپ دوم.
- ١٦) خوانساري، ميرزا محمد باقر موسوي (١٣٩١ هـ)، روضات الجنات في

- احوال العلماء و السادات، قم، مکتبه اسماعیلیان.
- ۱۷) ساکت، محمد حسین (بی تا)، دادرسی در اسلام، مشهد، مؤسسه ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۸) سلیم بن قیس هلالی کوفی (۱۴۱۵ هـ)، کتاب سلیم بن قیس، قم، انتشارات الهادی.
- ۱۹) سید مرتضی، علی بن الحسین الموسوی (۱۴۱۹ هـ)، شرح جمل العلم و العمل، تهران، دار الاسوة للطبعة و النشر، ط ۲.
- ۲۰) صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۳۹۵ هـ)، کمال الدین و تمام النعمة، قم، دار الکتب الاسلامیه، ط ۲.
- ۲۱) صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۳۷۸ هـ)، عیون أخبار الرضا، ۲ جلد در یک جلد، تهران، انتشارات جهان.
- ۲۲) طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۷ هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ط ۳.
- ۲۳) طبرسی، ابو منصور احمد بن علی (۱۴۰۳ هـ)، الاحتجاج، با تعلیقات و ملاحظات سید محمد باقر موسوی خراسانی، دو جلد در یک جلد، مشهد، نشر مرتضی.
- ۲۴) مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ هـ)، بحار الانوار، ۱۱۰ جلد، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- ۲۵) مشکور، محمد جواد (۱۳۶۸)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.
- ۲۶) مطهری، مرتضی (۱۳۷۳)، قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، تهران، انتشارات صدرا.